

شهید حسن حیدری




از تبار علی
سازمان جامع سرداران و فرهنگیان استان بوشهر

نام پدر	علیرضا
تاریخ تولد	۱۳۵۱/۰۵/۲۹
محل تولد	بوشهر - دیلم
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۳/۳۰
محل شهادت	مارد
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	امام حسن

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید حیدری در تاریخ ۲۹/۵/۱۳۵۱ در روستای امام حسن به دنیا آمد پدرش کارگر شرکت نفت منطقه بهرگان بود در سال ۱۳۶۲ حسن طی حادثه ای در راه مشهد پدرش را از دست داد با وجود این که حسن هنوز ۱۱ ساله بود و این حادثه برای او و خانواده اش خیلی سخت بود ولی می گفت: این هم خود امتحانی است برای ماست بعد از مرگ پدرش حسن علاوه بر درس خواندن به گله داری و چوپانی هم مشغول بوده است .

وصیت نامه

وصیت نامه ی شهید حسن حیدری:

انا لله و انا اليه راجعون

با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران .امام خمینی و با سلام گرم فراوان بر شهیدان صدر اسلام در کربلای حسینی تا شهیدان عملیات والفجر ۸ وصیتنامه خودم را شروع می کنم .مادرم ،اگر من شهید شدم برایم جامه سیاه نپوش چونکه من در راه اسلام شهید شده ام ،برایم گریه و زاری نکنید،زیرا که این گریه و زاری باعث می شود ،که دشمنان بعثی اسلام شاد شوند. پیامی نیز برای دانش آموزان دارم:براران عزیز دانش آموز ،پیام من به شما این است که مدرسه که سنگر شماست ،رها نکنید، برای اینکه هر روزی که شما یک صفحه از کتابتان را می خوانید مشتی محکمتر بر دهان ابر قدرت‌ها و یاوه گوین شرق و غرب می خورد و من از مردم روستای شهید پرور امام حسن می خواهم که پشت جبهه را محکم نگه دارند و روز به روز کمکهای خود را برای جبهه بیشتر کنند تا دشمنان اسلام انشالله.نقشه هایشان نقش بر آب شود. من دیگر پیامی برای مردم امام حسن ندارم و دعای همیشگی به جان امام یادگان نرود

برادر کوچک شما حسن حیدری

مصاحبه

مصاحبه با نزدیکان شهید:

راز و نیاز برادر در هنگام وداع شهید حیدری :

حسن جان برایم گفته اند ،روزی که خواستی بروی ، غروب غم انگیزی بود که گویی انتهای آسمان به شط خون منتهی می شد مادر بزرگ سر سجاده نماز بود و برای سلامتی تو دعا می کرد . و تو را دست تمام ائمه معصومین می سپرد. حسن جان یادت است اشکهای الماس گونه مادر را که پهنای صورتش را پوشاند، اما تو با نگاهت به او گفتی که من رفتنی ام.باید امشب چمدانی را که به وسعت عشق است ببندم و به سمتی بروم که درختان حماسی پیداست.□□.

مهدی را یادت هست که با صدای کودکانه اش ترا صدا می زد و می گفت ((حسن مرا هم با خود میبری؟)) و تو فقط بوسه ای نثارش کردی و به او گفتی که درسهایت را خوب بخوان که چشم امید رهبر به شما ست شاید مهدی هم با سن کمی که داشت همه چیز را درک کرده بود که تو می خواهی □□.اما تو با گامهای استوارت که نشان از آرمان مقدس تو بود همه را چشم به راه گذاشتی.

حسن جان بعد از رفتنت انگار که همه در گوشم این دعا را می خواندند که((السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی □□.)) من هم از همان روزها آموختم که شهید یعنی چه و شهادت به چه معناست

خاطرات

جبهه:

حسن در سال ۱۳۶۱ وارد نهاد مقدس بسیج شد و در تاریخ ۱۵/۹/۶۴ برای اولین بار به جبهه اعزام شدند و در عملیات والفجر ۸ شرکت کردند ایشان در اولین مرحله اعزامی سه ماه در جبهه بود پس از برگشت از جبهه دوباره به تحصیلات خود ادامه داد و بار دیگر مدرسه را رها کرد و به جبهه حق علیه باطل رفت تا این که در تاریخ ۳۰/۱۰/۶۵ در جبهه مارد در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.

به خاطر سن کمی که حسن موقع رفتن به جبهه داشتند دوستان و آشنایان مانع از رفتن او به جبهه می شدند و می گفتند که شما هنوز بچه هستید. ولی او می گفت: همین بچه های کم سن و سال بودند که فاو را از دست دشمن گرفتند اگر شهید شدم به آرزوی خود رسیده ام و اگر عمری باقی بود باز هم به جبهه می روم و با دشمنان دین و اسلام می جنگم. مدت حضور شهید در جبهه جمعاً ۴ ماه و ۶ روز بود.

ویژگیهای مدیریت و فرماندهی:

شهید حیدری در منزل و بیرون از خانه بسیار مسئولیت پذیر بودند و هر کاری که به او واگذار می شد، تا آن را انجام نمی داد آن کار را رها نمی کرد. در کار و تفریح برای خودش برنامه ای خاص داشت و طبق برنامه از قبل تعیین شده کارهایش را انجام می داد.

حرفهایی با شهدا (از زبان برادر شهید احمد حیدری):

بسم الله الرحمن الرحيم

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون.

شما شهیدان □□ جاودانگی اگر تصویر می شد، به رنگ خونشان در می آمده عزت اگر تجسم می یافت، تندیس از حماسه شما می گشت. حماسه، اگر زبان داشت، نام شما را بر زبان می آورد. شما شهیدان، دیباچه ی شریفید، عنوان ایمانید، نامتان نگین زینت بخش حلقه ی عاشقان است. شما شمع جمع مائید، فروغ بی انتهایید، تصویر جهانید، پشتوانه ی انقلابید. هر کوچه و خیابان که نام زیبای شما مزین گشته عطر شهادت دارد. هر معبری که تصویر شما بر آن نقش بسته، گواهی بهشتی شدن شما می دهد. خونتان بن بست ها را به بزرگراه تبدیل کرده است مرگتان، زاینده ی حیات و شهادتتان، صیرانده ی مرگ بود. هر دفتری که یادی از شما را در بر دارد، گلبرگ صداقت و ایثار گشته، چهره ی آغشته به خونتان، سیمای اسلام را جلا بخشید، به راستی کدام آتش است که بتواند دفتر و دیوان شوقتان را بسوزاند؟ کدام زلزله است که یارای لرزاندن بنای استوار کرامت شما را داشته باشد؟ کدام طوفان است که خیمه یاد معطر شما را بتواند برچیند؟ کدام هجوم است که بتواند گلزار شهادت شما را تاراج کند؟ مگر کدام حادثه می تواند بر جلوه ی جمال شما بنشیند؟ موج کدام سیل است که بتواند نامتان را از ساحل

خاطره ها محو سازد؟ ما مدیون و وامدار شمائیم انقلاب عزیزمان نام و قوام از شما دارد به راستی در مقابل شکوه روح و عظمت ایشانشان چه می توانیم بکنیم؟ گفتیم سرودتان کنیم دیدیم تجسم سرودید گفتیم غزلتان سازیم دیدیم شما غزالان فام آورو گریزان از غزل و قصیده هستید، گفتیم به چهرهی دلربایتان بنشینیم، فروغ جمالتان ما را به حیرت نشاند گفتیم یادتان را به دست باد بسپاریم، تا همه جا درنوردد، دیدیم باد از هر کجا که می آمد و از هر سو که می وزید نشانی از شما همراه داشت، گفتیم به یاد شما مشک و عنبر افشانیم، دیدیم بوی شهادت همه جا را آکنده ساخته و در همه جا پراکنده گشته. کلام چگونه یارای ادای حقتان را دارد؟ و شعر ناتوان از سرآیدن شماست، شما از شعر ما جلوه نیافتید. بلکه روشنایی کلام ما از آن جاست که درباره ی شکوه شماست، شما در قصه های ما تداوم نمی یابید، بلکه داستانهای ما که درباره رشادت شماست جاودانه ماند، سخن ما حق شما را ادا نمی کند بلکه شمایی که کلام ما را با حق آشنا می کند یادتان با حماسه و ایشار پیوند جاودانه دارد، خاطره ی شما با عشق و دلدادگی عجین گشته چرا که شما کشته ی راه خدااید و خدا شما را خون بهاست شما فدایی حقیر، قربانی قرآنید، ذبیح ایمانید، اسماعیل اخلاص تسلیمید، شما شاهد صداقت و ایما نید شما همواره شاهدید، چرا که شما شهید هستید.

یاد شما شهیدا این یاران راستین امام امت گرامی باد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران